راهکارهای خلاق‌شدن (مقالات رجاء)

اصلاحیه معرفت‌شناختی

جزمیت‌ها در قالب تعصب علمی یا کژکارکردهای باورها، موجب فسردن و مرگ خلاقیت می‌شود. گاه روش‌های ایست‌گرا، در بافتار اندیشه جامعه و جامعه نخبگانی‌اند. تفکر مبتنی بر روش خطی و اکتفا کردن به جنس و فصل ارسطویی که کارآمد اما غالباً دچار کج‌فهمی و کژکارکرد است، درحوزه تفکر می‌تواند موجبات تعصبات خشک و افتادن در ورطه «فهمیدم و تمام شد»را فراهم کند. اتفاقاً نکته مهم در مسئله اصلاحیه معرفت‌شناختی، شکستن قالب «فهمیدم و تمام شد» است. البته راهبرد «فهمیدم و تمام شد» در حوزه اصل‌الاصول حافظ و نگهبان باورهاست؛ اما خارج از این حوزه می‌تواند بسیار تحجّرآفرین باشد.

لازم است همه ما در تعریفمان از حقیقت و درک علمی تجدیدنظر کنیم.[۱] یک پدیده می‌تواند تعاریف بسیاری داشته‌باشد و در علوم گوناگون از زوایایِ بسیار بررسی‌شود. مفاهیم شناختی و واگویه آن‌ها در قالب تعریف‌ها و گزاره‌ها، آینه‌هایی در هم تابنده‌اند و درآن‌ها همواره باب نوفهمی، خلاق‌بودن و تولید علم و معنا باز است.[۲]

در حوزه تولید علوم انسانی‌اسلامی، لازم است نخست تکلیفمان را با مفاهیمی که در این علوم تولید شده‌اند و نیز ساختار، روش و منبع آن‌ها، به مثابه خادمین فراوری محتوا، روشن‌کنیم. بسته‌ها و سازه‌های مفهومی و محتوایی که در روند و فرایندهای پژوهشی، اجتماعی، مکتبی، تاریخی، زیست‌محیطی و جغرافیایی و به نام «علم‌انسانی» به کام دانشگاه‌ها ریخته شده‌اند، با ساختارهای دیگری قابل بازتولیدند و از اساس می‌توان آن‌ها را به

گونه‌ای دیگر فهمید و بنا کرد.

می‌توان روش‌های ترکیبی(عقلی و نقلی و تجربی) را در بازتولید آن‌ها به کار گرفت. اما همه این‌ها زیرساخت معرفت‌شناختی کارآمدی را می‌طلبد که هم در معرفت دینی و هم در فراورده‌های گزاره‌ای و سازه‌های علومی مؤثر افتد. مشروط به اینکه از قید «فهمیدم و تمام شد» رها شویم. متأسفانه بسیاری از نخبگان مقلد به جای این جمله، مضمون «فهمیدند و دیگر لازم نیست ما بفهمیم» را بر حیات علمی خود حاکم کرده‌اند و فراورده‌های علومی دیگران را چشم‌بسته مصرف می‌کنند.

درک ضرورت ذوابعاد نوفهمی و نوآوری

مسلمان باید عزیزانه زندگی کند. اینک در زندگی عصر فراصنعت، چاره‌ای جز استباق و رقابت و تولید علم و فن‌آوری نداریم؛ زیرا عزت ما، تا حدی به تولیدات نوآمد و کارآمد وابسته است. متأسفانه خلاء دانش «فلسفه زندگی» و نیز غیبت «فیلسوفان زندگی» به مثابه زیرساخت معرفتی و طراحی ساختارهای اجتماعی خلاقیت، منجر به بی‌بضاعتی ما در خلاقیت و تولید ایده هم شده است.

از طرفی نخبگان ما، عوارض جانبی زندگی در عصر فراصنعت را واکاوی نکرده‌اند؛ به همین دلیل، امور بسیاری از ساحت توجه ایشان بیرون افتاده است؛ تمدن اسلامی که ذاتاً شکوفا، مولّد، خلاق، علم‌آفرین و پویا است، به سبب همین بی‌خبری‌ها و خفتگی‌ها از زایایی، انسجام، مباحثه و مراوده علومی دور افتاده است. اکنون، غایب‌بودن حداقل آسیبی فیلسوف زندگی که

به ما زده، این است که ما به عوارض ذاتی پدیده‌های پیرامون خود، چه طبیعی و چه مصنوع بشر، کم‌توجه یا بی‌توجه‌ایم. مثلاً در باب عوارض ذاتی تکنولوژی و ازجمله عوارض ذاتی تلویزیون الگوهای شهرسازی، خانه‌سازی و حتی تأثیر اقلیم و سرزمین بر ساکنان آن کم‌توجه‌ایم. خانه‌ها درمناطق و اقلیم‌های مختلف عوارض ذاتی دارند.[۳] تلویزیون و هر رسانه تصویری حتما «کرتکس» مغز را تنبل می‌کند و «هیپوکامپ» را غالب می‌نماید. بخش خِرَدورزی توان عصب‌ادراک‌شناختی ما را می‌کاهد. اندیشمندان غربی به این مهم پرداخته‌اند؛[۴] اما ما کمتر به این مسائل مهم توجه داریم. تلویزیون به‌مثابه یک نهاد، حتماً در هندسه فرهنگ دینی و ارزش‌ها بدعت‌گذاری و بدعت‌گزاری بسیار بدی دارد؛ اما ما بسیار کم‌توجه‌ایم.

تأثیر سنخ خطوط در سازه‌های سخت، به‌ویژه ساختمان‌ها، همچنین عنصر سرعت و شتاب، پیدایش دوری و نزدیکی مجازی انسان‌ها، حضور مهمانان ناخوانده در اتاق نشیمن خانه‌ها که فن‌آوری‌های ارتباطاتی موجب آن هستند، وفور اطلاعات راست و دروغ، توان بسیار تبلیغات که متأسفانه امروز در دست ناصالحان جهان قرار گرفته و... در نقطه کور اندیشمندان مسلمان قرارگرفته‌است.

این فیلسوف زندگی است که مثل یک متکلم که از حریم عقاید دینی دفاع می‌کند و نگران آن و نگران دین‌گزاری شریعت‌مداران است. هدف فیلسوف زندگی، حراست از کیان شریعت در شرایط و مقتضیات زمان و به روال دین درآوردن شرایط به نفع دین‌گزاری است.

عوارض غیبت مطالعه ی دانش زندگی، و نه سبک زندگی، درازدامن و رقت‌انگیز است و بیان آن مجال دیگری را می‌طلبد. خلاصه اینکه باید همه دانش‌پژوهان و دانشمندان و مبلغان ضرورت خلاقیت و زایایی هدفمند را

درک و تبیین و ترویج کنند. بخشی از دغدغه این نگاشته، اهتمام به همین مسئله است و شاید در حدّ ایجاد انگیزه نقش کلیدی داشته باشد.

تفکر جانبی به مثابه مهارت فکرکردن

تفکر جانبی که راهکاری برای پویاسازی فکر است، ازجمله راهکارهای اَنفسی است. تفکر جانبی یعنی ما از ذهنمان بخواهیم که فقط مسیرهای عادت‌شده فکری را به کار نبرد؛ بلکه سعی کنیم به‌وسیله چرخیدن پیرامون موضوع، ابتدا بنیان مسئله را ارزیابی کنیم[۵] و آنگاه سعی کنیم یک مسأله و گزاره را در معرض آشفتگی های هدفمند، یافتنِ راه‌حل‌های دیگر و تعامل آن مفهوم با مفاهیم عقلی و دینی و علمی قرار دهیم و پنجره‌های طور دیگر فهم کردن، طور دیگر تعریف کردن را بر روی آن بگشایم با بی‌طرفی و دل‌نبستن به حفظ سازه موجود،به‌ویژه در تعامل با علوم‌انسانی وارداتی، مفاهیم، روش‌ها و سازه‌های نویی را به بنیان نهیم. البته شجاعت نباید به تَهَور بدل شود و نیز ترس نباید اعتماد را از ما در نوآروی سلب کند.

ترک عادتِ تقلید از غرب

بسیار شاهدیم که وقتی کسی نوآوری می‌کند، او را مذمت کرده و به خیال‌بافی و بازی با الفاظ متهم می‌کنیم. اگر کسی برای سامان‌دادن دستگاه شناختی و دانشی خود، اصطلاحی جدید بیاورد، او را به جان و ذهن، و زبان و بنان سرزنش می‌کنیم. از او مدرک و مأخذ می‌خواهیم. چشم ظاهربین و ذهن مقلّدمان در پی این است که سخن چه کسانی وابسته به چه کسانی است

و سنجش خردورزمان را سرقفلی اعتبار فلان گوینده و نویسنده می‌کنیم. اینجاست که عقل ما، عقلی تن‌پرور و راحت‌طلب و آماده‌خور می‌شود و نسخه شفابخش «اُنظر الی ما قال و لاتنظر الی مَن قال»[۶] را فراموش می‌کنیم. این درحالی است که هر ماهه اندیشمندان غربی، ده‌ها اصطلاح جدید را وارد حوزه مطالعات جهانی می‌کنند؛ خیلی زود، گاه کاملاً بی‌جا و بی‌مورد و گاه با نقشه قبلی، این اصطلاحات دائره‌المعارفی می‌شوند. متأسفانه خوراک استاندارد و تبخترکردنی و درجهیک ذهن ما هم می‌شوند. چقدر ما مسلمانان بدبختیم! بدبختی ما مسلمانان و ایرانیان فقط کمپانی هند شرقی عهدنامه ترکمن‌چای و تسلط انگلیسی‌ها و استعمار و... نیست؛ بدبختی ما، آن هم در قلمروی نخبگانی، ضعف ایمان و بینش، بدبینی به فیض و رحمت و رزاقیت علومی خدای متعال و وادادگی در برابر دانش و داده‌ونَداده فرنگی‌مآبان است

یکی از حکیمان بزرگ و محییان دین معاصر چقدر خوب گفته است:

«هیچ لزومی ندارد که ما به لیبرالیسم قرن هجدهم اروپا مراجعه کنیم و به دنبال این باشیم که کانت و جان استوارت میل و دیگران چه گفته‌اند؛ ما خودمان حرف و منطق داریم. خواهم گفت که آن حرف‌ها به دلایلی نمی‌تواند برای ما راهگشا باشد. گروهی هستند که در سخنانشان مرتب از گفته‌های فلاسفه دوسه قرن اخیر غربی در مسئله "آزادی" شاهد می‌آورند؛ مثلاً می‌گویند که فلان‌کس این‌طور گفته‌است و فلان‌کس آن‌طور گفته. البته این‌ها نجیب‌ها هستند که اسم این فلاسفه را می‌آورند؛ اما بعضی فیلسوف‌نماهای مطبوعاتی هم هستند که حرف جان استوارت میل و حرف فلان فیلسوف فرانسوی یا آلمانی یا آمریکایی را می‌آورند، ولی اسمش را نمی‌آورند؛ به نام خودشان می‌گویند. این‌ها هم تقلب می‌کنند؛ لیکن باز هم این فکر به وجود

می‌آید که تفکر آزادی و مفهوم آزادی اجتماعی، فکری غربی است و هدیه‌ای از سوی غرب برای ماست!»[۷]

این سخن، نسخه شفای ماست. با چشمی نیمه‌باز می‌توان دید که این نوع نگاه، خواهانِ جان‌بخشی و شکوفایی ما است. بسیار دیده‌ایم که فلان اندیشمند غربی یاوه گفته است یا حتی اشتباه تقریری و تحریری برایش پیش آمده است؛ اما اگر او را نقد کنید، به شما کارت قرمز می‌دهند که تو چه می‌فهمی؟! و چه می‌گویی؟!

تا از خود غربی‌ها، برخی، لیبرال دموکراسی را قِی نکردند، بسیاری جرأت نقد آن را به خود نمی‌دادند. درحالی‌که اساساً شرق، رستنگاه، دستمایه و سرمایه بخش قابل توجهی از هنر و دانش سایر زیست‌اندیشه‌گاه‌ها، ازجمله غرب، بوده است. (نک: برخی از تقریرات و بیانات دکتر علی اکبر ولایتی)

جالب این است که ما گاهی حتی الگوهایمان را روزآمد نمی‌کنیم و در نظرمان، هرآنچه نوشته‌اند و گفته‌اند تا آخر همان است و درست است. ازجمله اینکه امروزه با توجه به انبوه کتاب و مقاله و دائره‌المعارف برخط در تارنماها، هنوز معتقدیم لازم است منابع یک کتاب یا مقاله، به همان تقریر ده یا بیست سال قبل در پاورقی بیایید و با همان ترتیب جاافتاده یعنی اول اسم فامیل، اسم و آنگاه کتاب، سال نشر و... نوشته شود؛ درحالی‌که خواننده اثر، امروزه می‌تواند به‌راحتی آن مستند را با اشاره‌ای کوچک از نویسنده، با تارنماهای جستجو، در منابع برخط ببیند. اساساً ضرورت آن همه مداقّه و آداب‌گذاشتن از بین رفته است؛ اما ما هنوز معتقدیم مرغ یک پا دارد و دانشجو و نویسنده و... باید به همان روال قبل و معمول، منابع را ذکر کنند.[۸]

آشنایی با اَبَرساده‌سازها

یکی از سازوکارها و خواص دستگاه ادراکی ما ساختن اَبَرساده‌سازها است. همه مبتکران و نوآوران و هنرمندان در عمق وجود خود با اَبَرساده‌سازها، سازه‌های معرفتی را می‌جویند و می‌سازند. آمدوشد میان بخش کثرت‌یافته علوم و ابرساده‌سازها، راهنمای بسیار خوبی برای آفرینندگان اندیشه است.

ابرساده‌سازها مفاهیمی هستند که ما همواره آن‌ها را در فرایند درک و ذخیره و در تعامل با مفاهیم پرجزییات می‌سازیم؛ گاه بی‌اینکه آگاه باشیم. «ابرساده‌ساز از ادراکات پر جزئیات برگرفته می‌شود و به صورتی بسیار خلاصه و شخصی‌شده، در ذهن و ضمیر انسان، به‌عنوان نهاده فکری قرارمی‌گیرد.»[۹]

همه هنرمندان، اندیشمندان و تحلیل‌گران، در اوقات خلوت و کشف ذهنی و قلبی، به‌طور خودآگاه یا ناخودآگاه، به مفاهیم بسیار ساده‌شده از مفاهیم پیچیده دست‌می‌یابند و کَثَرات را به وحدت تأویل می‌کنند؛ مراد از اَبَرساده‌ساز همین است. اَبَرساده‌ساز، با عمق وجود انسان ارتباط برقرارمی‌کند یا از آن می جوشد و همواره در هاله‌ای از درخشش، شوق و تجربه‌ای الهام‌گونه ادراک می‌شود. ادراک آگاهانه آن، فرد را شادی و شعف می‌بخشد و موجب حس زیبایشیِ بهجت در او می‌شود.[۱۰]

بنا به نظریه ما «خلاقیت مساوی با حرکت پویا میان مفاهیم علومی درباره آب و همچنین ابرساده‌سازها است». مثلاً همین‌که پدیده‌های عالم را دسته‌بندی می‌کنیم و دسته‌ها را تحت اجناس عالی قرارمی‌دهیم، یا از زاویه فلسفی، عرفانی، زیباشناختی، عالم‌شناختی، زیست‌شناختی، عصب‌ادراک‌شناختی و... نگاه می‌کنیم و نومی‌آوریم، غالباً زمانی اتفاق

می‌افتد که جوشش فکری و روحی ما به سمت ابرساده‌سازها پیش می‌رود.

فرایند خلق و حدس، نیازمند شکلی از سادگی و انسجام شورانگیز است. این فرایند، متناسب با روح و عالم مثال و اعصاب و دِماغ ما است که هزینه‌های سازمان دماغی و عصبی را کاهش می‌دهد و آن را از شلوغی مفاهیم رهایی می‌بخشد و شاید از عالم کثرت به عالم وحدت و به کشف صُوَر عالی‌تر می‌برد.[۱۱] ابرساده سازی، در مواقعی که اندیشمند آرامش دارد و گاه در حالت خواب یا عبادت شکل می گیرد وقتی قوای باطنی به وحدت رو می‌کند مثل اینکه مفهوم جوهر، عرض و حرکت را در حالت آرامش نفس ساده کنید تا به مفهوم حرکت جوهری برسید. فرمول شیمیایی بنزن را کَلوله در خواب کشف کرد.

آگاهی از ابرساده‌سازها، کمک‌کار خوبی برای تفکر خلاق و نیز تفکر جانبی است؛ مشروط به آنکه مفهوم ساده‌شده را دوباره وارد کوره بحث و نقد کنیم و به بهانه مکاشفه و الهام، درکی کیمیاگرانه و آخرالامری برای خود قائل نشویم. البته ابرساده‌سازها گاه خطاکاران خوش‌پوش و ثروتمندان نوکیسه و موجهی هستند و اگرچه نعمت بزرگی برای افراد خلاق‌اند؛ لایقِ بارها به‌کوره‌رفتن، چکش‌خوردن ولی دل‌نبستن‌اند.

این روّیه یعنی اینکه همواره صنوف تحول به‌نوعی می‌تواند در فهم رخ دهد؛ به‌جز تحول به نقیض در اصل‌الاصول (گزاره های بدیهی) که تحول در آن بی‌معناست.[۱۲] تحول می‌تواند ما را به فهم بهتر، فراتر، پیراسته‌تر و مستندتر دعوت کند.

خداباوری و خودباوری

برای خلاق‌بودن، دیگرباوری و بُت‌کردن دیگران و واپس‌نشستن قوای ادراک، سمِ مهلک است. زبان‌آموزانی که در کلاس درس زبان به دلیل شرم به‌طور تمرینی سخن نمی‌گویند، زبان را فرا نمی‌گیرند. فرایند آموختن زبان و مهارت‌ها همین است. افراد خلاق هم گاه می‌ترسند و از تمرین نوآوری شرم می‌کنند؛ چون گاهی به اندازه کافی اعتمادبه‌نفس ندارند و گمان می‌کنند فلان دانشمند که فلان نظریه را داده یا فلان اصطلاح را وارد چرخه علومی کرده، از جزیره‌هایی درون ابرها آمده‌است. برای نو بنیان‌کردن، همواره باید خود را باور داشت.

هر علم زایا و پویا، نیازمند مفاهیم و اصطلاحات تازه است. اصطلاحات، بسته‌ها و حامل‌های مفاهیم تخصصی هستند و برای زنده‌بودن علم، حکم اکسیژن و غذا را دارند. برای تولید علم انسانی‌اسلامی گاهی نیاز است به کل جریان کلان یک سازه و مجموعه طبقه‌بندی شایع شک کنیم و ضمن حفظ ادب، رندانه پیکر خُرد و کلان سازه‌ها و مفاهیم و روش‌های آن‌ها را به چالش بکشیم و گاهی ده‌ها اصطلاح نو وضع‌کنیم. ممکن است به ما بخندند یا ما را سرزنش کنند[۱۳] و طول بکشد بفهمیم که آن‌ها اشتباه می‌کنند یا ما. بنابراین باید خودباور بود تا قوه خلاقه که زودرنج است، دست را تُو نَبَرد و از کوشش و کاوش و ابداع دست برندارد.

به این معنا اضافه کنیم خداباوری و غیرت دینی را که موتور محرکه ما برای ساختن تمدن متناسب با آموزه‌های انبیا است. اگر کلاه خود را خودکاوانه قاضی‌کنیم، اعتراف می‌کنیم که همه بدبختی‌های ما مسلمانان در ضعف خداباوری است.

---

[۱]؟؟؟ این مطالبه را گاه برخی دیگر نیز مطرح کرده‌اند اما بدون توجه به ثبات بخش بزرگی از معارف بشری.

[۲]؟؟؟ نگا احکام و صنوف تحول

[۳]؟؟؟ نک: قانون، بوعلی سینا مبحث مرتبط

[۴]؟؟؟ برای اطلاعات بیشتر نک: (زندگی در عیش مردن در خوشی، نیل پستمن، شوک آیند، الوین تافلر) و سایر پژوهش‌های هم‌خانواده.

[۵]؟؟؟ به‌طور مثال از خود بپرسیم که آیا اصلاً لازم است فلان علم‌انسانی مسائلش را این‌گونه سامان‌دهی و سازمان‌دهی کند. اصلاً لازم است به موضوعات، با همین روش و تعریف و زاویه‌دید نگاه کرد.

[۶] کلام مولی الوحدین حضرت علی۷ است. به این معنا که «به گفته بنگر نه به گوینده.» (غررالحکم و دررالکلم ، ح۵۰۴۸) البته در ذیل این آیه «فَلْيَنْظُرِ الاِنْسانُ اِلی طَعامِهِ»، امام باقر۷ می‌فرماید که مراد از طعام «عِلْمُهُ الّذی يَأْخُذُهُ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ» است؛ یعنی نگاه کن دقت کن علمت را از چه کسی میگیری. چون معلم اگر نفسش آلوده باشد، کلام و مرام علمی و عملی شاگرد هم آلوده است. بین این دو مطلب تناقضی نیست. و اتفاقاً از جنس دقت در ماقال است نه من قال. از سوی دیگر جایی که مطلب، فوق عقول و ادراک بشری باشد، منبع معصوم که به حکم دلیل عقل، معصومیتش اثبات شده، در حکم همان ادراک عقلی است و البته سامانه تفقه خاصی دارد که فقها آن را تبیین کرده‌اند.

[۷] بیانات رهبر معظم‌له در مراسم فارغ‌التحصیلی گروهی از دانشجویان دانشگاه تربیت مدرس خرداد ۷۷/ نک: تارنمای امام خامنه‌ای.

[۸]□□□ برای دیدن موارد دیگری از خشک‌مشربی و جمود ذهنی نک: کتاب تعلیم و تربیت شهید آیت‌الله مطهری.

[۹]□□□ الوین تافلر در کتاب شوک آینده مفهوم ابرساده‌ساز را آورده است و من از او اقتباس کرده‌ام.

[۱۰]□□□ به‌یاد آورید کلام خواجه‌نصیر طوسی را که گفت: «این ابناء الملوک من هذه اللذه» و نیز سخن ارشمیدس: «یافتم، یافتم».

[۱۱]□□□ نظریه مثل افلاطون نیز هم‌سنخ با این نوع نگاه است.

[۱۲]□□ نگارنده در این‌باره رساله‌ای موجز نگاشته که انواع و صنوف تحول معرفتی و احکام آن رابیان کرده است.نک:

Galaxy-like theory□ epistemological theory□ Hamid (Rajaei (By wed searching

[۱۳]□□□ در بیان راهکارهای آفاقی به این موضوع نیز پرداخته‌ایم.